



پیامدهای رقابت جیواستراتژیک ایالات متحده آمریکا و چین برای نظم

بین الملل (۲۰۱۵-۲۰۲۵)

پوهنیار حسین علی انوش *

محمد شعیب کریمی **

چکیده

در دهه‌ی اخیر، روابط میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین وارد مرحله‌ای از رقابت جیواستراتژیک چندبعدی شده است؛ رقابتی که حوزه‌های اقتصادی، تجاری، امنیتی، تکنولوژیک، جیوپولیتیکی و حتی ایدئولوژیک را فراگرفته و تأثیر عمیقی بر آینده نظم بین الملل گذاشته است. این مقاله با هدف تحلیل ابعاد و روندهای تحول یافته این رقابت در بازه‌ی زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ نگاشته شده و تلاش دارد به پرسش اصلی پاسخ دهد که ماهیت رقابت کنونی میان آمریکا و چین چیست و این رقابت چه پیامدهایی برای ساختار و ثبات نظم بین الملل به همراه دارد؟ این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده و داده‌ها از طریق منابع کتابخانه‌ای، اسناد رسمی، و تحقیق‌های معتبر گردآوری گردیده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که رقابت دو کشور در این دوره ماهیتی پیچیده، چندسطحی و فزاینده داشته است. چین با اتکا بر رشد اقتصادی، توسعه تکنولوژیکی، تقویت قابلیت‌های نظامی و طرح‌هایی چون «کمربند و راه» در تلاش بوده جایگاه خود را به عنوان یک قدرت بزرگ تثبیت کند. از سوی دیگر، ایالات متحده با اتخاذ سیاست‌هایی چون مهار منطقه‌ای، گسترش اتحادهای امنیتی در شرق آسیا و هند-پاسفیک، محدودسازی تکنولوژیکی، و فشارهای اقتصادی، در پی حفظ موقعیت هژمونیک خویش برآمده است. نتایج نشان می‌دهد که رقابت دو کشور در این دوره از یک رقابت محدود و مدیریت شده، به سطحی از رقابت آشکار و ساختاری ارتقا یافته و ابعاد جیواستراتژیک آن به طور چشمگیری برجسته شده است. این روند در صورت عدم مدیریت، می‌تواند به بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای، تشدید رقابت‌های نیابتی و حتی احتمال درگیری در نقاط حساس منجر شود. با این حال، وابستگی‌های متقابل اقتصادی، هزینه‌های بالای تقابل نظامی، و فشار افکار عمومی جهانی هنوز نقش مهمی در جلوگیری از تشدید بحران ایفا می‌کنند.

واژگان کلیدی: آمریکا، چین، رقابت جیواستراتژیک، نظم بین الملل، هژمونی، تکنولوژی و جیوپولیتیک.

* کادر علمی دایم و آمر دیپارتمنت علوم سیاسی و روابط بین الملل پوهنتون غالب - کابل.

** محصل دیپارتمنت علوم سیاسی و روابط بین الملل، پوهنتون غالب-کابل.

مقدمه

در آغاز قرن بیست و یکم، روابط میان ایالات متحده امریکا و جمهوری خلق چین وارد مرحله‌ای حساس، پیچیده و عمیقاً استراتژیک شده است؛ مرحله‌ای که از سطح تعاملات محدود اقتصادی و تجاری فراتر رفته و حوزه‌های جیوپولیتیکی، امنیتی، تکنولوژیکی و حتی ارزشی و ایدئولوژیک را نیز دربر گرفته است. ایالات متحده، به‌عنوان قدرت مسلط نظام بین‌الملل در دوران پس از جنگ سرد، همواره در پی حفظ موقعیت هژمونیک خویش و مدیریت ساختار نظم جهانی بوده است؛ در حالی که جمهوری خلق چین با اتکا بر رشد اقتصادی پایدار، سیاست‌های توسعه‌محور و بازتعریف نقش خود در عرصه جهانی، نظم امریکایی را با چالش مواجه ساخته است. این وضعیت، زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی رقابت جیواستراتژیک میان دو قدرت بزرگ شده که آثار آن فراتر از روابط دوجانبه، کل ساختار نظم بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داده است.

تحولات اقتصادی و ساختاری چین، به‌ویژه از دهه ۱۹۹۰ میلادی به این سو، جایگاه این کشور را از یک بازیگر عمدتاً منطقه‌ای به کنشگر جهانی ارتقا داده است. عضویت چین در سازمان تجارت جهانی، اجرای سیاست درهای باز اقتصادی، سرمایه‌گذاری گسترده در حوزه‌های تکنولوژی‌های نوین، زیرساخت‌های کلان و توانمندی‌های نظامی، و ابتکاراتی چون طرح «کمر بند و راه»، همگی بیانگر تلاش هدفمند بی‌چینگی برای ایفای نقش فعال‌تر در مدیریت و بازسازی نظم جهان است. در مقابل، ایالات متحده با درک پیامدهای استراتژیک این تحولات، از ۲۰۱۰ میلادی به بعد سیاست‌هایی چون «چرخش به آسیا»، تقویت اتحادهای منطقه‌ای، حضور نظامی در شرق آسیا و اعمال فشارهای اقتصادی و تکنولوژیک را در دستور کار قرار داده است. این روند به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ با جدیت بیشتری دنبال شد و

چین به عنوان «رقیب استراتژیک» در اسناد رسمی امریکا معرفی گردید. در ادبیات علمی روابط بین الملل، دیدگاه‌های متفاوتی در تبیین ماهیت این رقابت ارائه شده است. برخی محققان با تکیه بر رویکرد رئالیستی و نظریه انتقال قدرت، رقابت امریکا و چین را نشانه‌ای از جابه‌جایی تدریجی قدرت در نظام بین الملل و احتمال ورود به یک «جنگ سرد نوین» می‌دانند؛ در حالی که گروهی دیگر، با رویکردهای لیبرالی و سازه‌انگارانه، بر نقش نهادهای بین‌المللی، وابستگی متقابل اقتصادی، هویت‌ها و گفتمان‌های مسلط در مدیریت یا تشدید این رقابت تأکید می‌کنند. وجه تمایز این رقابت با جنگ سرد کلاسیک آن است که دامنه آن تنها به تقابل نظامی یا ایدئولوژیک محدود نمی‌شود، بلکه عرصه‌هایی چون تکنالوژی‌های پیشرفته، امنیت سایبری، زنجیره‌های تأمین جهانی، رقابت روایت‌ها و نفوذ نرم را نیز شامل می‌گردد.

با توجه به اهمیت فزاینده این تحولات و تأثیرات گسترده آن بر امنیت و ثبات بین‌المللی، مقاله حاضر می‌کوشد رقابت جیواستراتژیک ایالات متحده امریکا و جمهوری خلق چین را در بازه زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. پرسش اصلی تحقیق این است که ماهیت و ویژگی‌های رقابت میان این دو قدرت بزرگ در این دوره چیست و این رقابت چه پیامدهایی برای نظم بین‌الملل به همراه داشته است؟ فرضیه پژوهش نشان می‌دهد که رقابت امریکا و چین در این دوره، از یک رقابت صرفاً اقتصادی فراتر رفته و به یک رقابت چندبعدی و ساختاری تبدیل شده که به طور مستقیم بر روند تحول نظم بین‌الملل تأثیرگذار بوده است.

این تحقیق با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با اتکا بر منابع کتابخانه‌ای، اسناد رسمی، گزارش‌های استراتژیک و آثار علمی معتبر انجام شده است. مقاله ابتدا به تبیین مفاهیم کلیدی و چارچوب نظری مبتنی بر رویکردهای رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌انگاری می‌پردازد؛ سپس روند تحول روابط امریکا و چین و ابعاد مختلف رقابت

جیواستراتژیک میان آن‌ها را بررسی می‌کند و در ادامه، پیامدهای این رقابت بر نظم و امنیت بین‌المللی تحلیل می‌گردد. در پایان نیز، جمع‌بندی نهایی و نتیجه‌گیری تحلیلی تحقیق ارائه خواهد شد.

۱. مبانی نظری

تحلیل رقابت جیواستراتژیک میان ایالات متحده و جمهوری خلق چین در دوره ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، نیازمند اتکا به چارچوب‌های نظری معتبر در روابط بین‌الملل است؛ زیرا بدون تبیین نظری، فهم چرایی تشدید رقابت، ماهیت تغییرات ساختاری، و پیامدهای آن برای نظم بین‌الملل ناقص خواهد بود. این تحقیق بر سه رویکرد اصلی نظری استوار است: رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌نگاری. هر یک از این نظریه‌ها برداشت متفاوتی از قدرت، رقابت و ساختار نظم جهانی ارائه می‌کنند و درک تلفیقی آن‌ها امکان تحلیل جامع‌تری از تحولات جیواستراتژیک میان واشنگتن و بیجینگ فراهم می‌سازد.

۱-۱. رئالیسم

رئالیسم به‌عنوان یکی از بنیانی‌ترین و تأثیرگذارترین نظریه‌های روابط بین‌الملل، نظام بین‌الملل را ساختاری آنارشیک و فاقد مرجع اقتدار مرکزی می‌داند. در چنین محیطی، دولت‌ها اصلی‌ترین بازیگران محسوب شده و بقا، امنیت و افزایش قدرت، اهداف محوری آن‌ها را تشکیل می‌دهد. رقابت میان دولت‌ها نتیجه طبیعی ناامنی ساختاری و تلاش برای افزایش قدرت نسبی است (مشیرزاده، ۱۳۹۸: ۷۶).

با توجه به این رویکرد، رقابت میان ایالات متحده و چین در دوره ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، ماهیتی ساختاری و اجتناب‌ناپذیر دارد. زیرا صعود چین به‌عنوان یک قدرت اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک، تهدیدی مستقیم برای موقعیت هژمونیک ایالات متحده محسوب می‌شود. رئالیسم تهاجمی^۱، به‌ویژه در اندیشه جان مرشایمر،

^۱ . Offensive Realism

بیان می‌کند که قدرت‌های بزرگ در پی تسلط منطقه‌ای و کاهش توان رقبا هستند. این منطق به خوبی در رفتار دو بازیگر قابل مشاهده است:

۱. چین با توسعه توان نظامی به‌ویژه در حوزه دریایی، تکنالوژی‌های پیشرفته، نفوذ فرمانطقه‌ای و ابتکارهایی همچون «کمر بند و راه»، به دنبال ایجاد عمق جیواستراتژیک و بازتعریف جایگاه خود در ساختار قدرت جهانی است.

۲. آمریکا با تقویت اتحادهای منطقه‌ای مانند کواد^۱ و آکوس^۲، افزایش حضور نظامی در آسیا-پاسیفیک، اعمال محدودیت‌های تکنولوژیک و تجاری، و حمایت از تایوان، تلاش دارد وضعیت موجود و جایگاه هژمونیک خود را حفظ کند.

بر اساس منطق رئالیستی، نقاط جیوپولیتیکی حساس از قبیل تایوان، دریای جنوبی چین، دریای شرقی چین، اقیانوس هند، و آسیای مرکزی به کانون‌های اصلی رقابت جیواستراتژیک میان دو کشور تبدیل شده‌اند و احتمال تشدید تنش در این مناطق در چارچوب آنارشی بین‌المللی همواره وجود دارد. حتی در صورت نبود نیت تهاجمی آشکار، «بدگمانی امنیتی» و «معضل امنیتی» می‌تواند رقابت را تشدید و مسیر را به سوی تقابل سوق دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۶۰؛ امیدی، ۱۳۸۸: ۳۳). در این چارچوب، رقابت آمریکا-چین نه تنها یک رقابت سیاسی یا اقتصادی، بلکه یک رقابت هژمونیک ساختاری برای تعیین رهبری نظم بین‌الملل تلقی می‌شود.

۱-۲. لیبرالیسم

لیبرالیسم در روابط بین‌الملل، دیدگاهی خوش‌بینانه نسبت به امکان همکاری میان دولت‌ها ارائه می‌دهد، حتی زمانی که نظام بین‌الملل آنارشیک باشد. این نظریه بر این باور است که نهادهای بین‌المللی، رژیم‌های حقوقی، تجارت جهانی و وابستگی

^۱ . (QUAD): Quadrilateral Security Dialogue

^۲ . (AUKUS): Australia-United Kingdom-United States

متقابل اقتصادی می‌توانند احتمال وقوع جنگ را کاهش داده و زمینه ایجاد صلح پایدار را فراهم کنند (پیس، ۱۳۸۴: ۱۰۱). بنابراین، روابط میان امریکا و چین را نباید تنها در قالب رقابت و تهدید دید، بلکه باید به عوامل بازدارنده و پیونددهنده‌ی ساختاری نیز توجه کرد. این امر به‌وضوح نشان‌دهنده نگاه لیبرالیستی است، زیرا بر اهمیت وابستگی اقتصادی، نهادهای بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی، و عوامل بازدارنده تمرکز دارد (امیدی، ۱۳۸۸: ۴۲).

در زمینه رقابت امریکا و چین، حجم بالای مبادلات تجاری و سرمایه‌گذاری‌های مشترک میان دو کشور، نشان‌دهنده شبکه‌ای از منافع متقابل است که هرگونه درگیری یا قطع رابطه را با هزینه‌های قابل توجه برای هردو طرف همراه می‌سازد. هم‌چنین، سازمان‌هایی مانند سازمان تجارت جهانی نقش مهمی در حل و فصل اختلافات اقتصادی و تسهیل همکاری دارند (پیس، ۱۳۸۴: ۱۱۲).

با این حال، لیبرالیسم به محدودیت‌ها و موانعی نیز اشاره می‌کند که می‌توانند مانع تحقق همکاری پایدار شوند؛ از جمله تفاوت‌های سیاسی و ایدئولوژیک میان امریکا (دموکراسی لیبرال) و چین (اقتدارگرایی کمونیست)، فقدان نهادهای مشترک فراگیر، و بحران اعتماد متقابل. نمونه‌های عملی این محدودیت‌ها شامل جنگ تجاری دوره ترامپ، محدودیت‌های اعمال شده بر شرکت‌های تکنولوژیک چینی، و موضع‌گیری امریکا درباره تایوان است (پیس، ۱۳۸۴: ۱۱۵). لذا، با توجه به مباحث مطرح شده می‌توان گفت که وابستگی اقتصادی و نهادهای بین‌المللی می‌توانند نقش بازدارنده داشته باشند، اما چالش‌های سیاسی و بحران اعتماد باعث شکنندگی روابط می‌شوند. نگاه لیبرالیستی این پارادوکس را توضیح می‌دهد که روابط اقتصادی قوی و وابستگی متقابل به همکاری کمک می‌کند، ولی تفاوت‌های هویتی و سیاسی باعث تنش و رقابت پایدار می‌شوند.

۳-۱. سازه‌انگاری^۱

سازه‌انگاری یک رویکرد معناگرا در روابط بین‌الملل است که تمرکز خود را بر نقش هویت‌ها، باورها، ایده‌ها و گفتمان‌های اجتماعی در شکل‌دهی رفتار دولت‌ها می‌گذارد. منافع دولت‌ها صرفاً مادی نیستند؛ بلکه براساس درک متقابل، روایت‌های فرهنگی و ذهنیت تاریخی شکل می‌گیرند. به عبارتی، واقعیت بین‌الملل محصول قدرت یا نهادها نیست، بلکه ساخته اجتماعی ادراک‌هاست (غفاری‌زاده، ۱۴۰۳: ۹۲).

رقابت میان ایالات متحده و چین تنها بر سر منافع مادی یا قدرت سخت‌افزاری نیست، بلکه ریشه‌های آن در برداشت‌های متفاوت هر کشور از هویت خود و دیگری نهفته است: از منظر سازه‌انگاری، امریکا خود را حافظ نظم لیبرال جهانی و رهبری معنایی آن می‌بیند، در حالی که چین با اتکا به تاریخ تمدنی و تجربه تحقیر ملی، در پی بازسازی جایگاه تاریخی و معنایی خود است. نقش رسانه‌ها، گفتمان رسمی و بازنمایی‌های فرهنگی نیز در این چارچوب بسیار مهم است؛ زیرا ادراکات و روایت‌ها را بازتولید کرده و تنش‌ها را تشدید می‌کنند. بنابراین، رقابت امریکا و چین نه تنها به دلیل منافع مادی، بلکه براساس برداشت‌های ذهنی و معنایی شکل می‌گیرد (همان، ۱۴۰۳: ۹۴).

مباحث مطرح شده نشان می‌دهد، حتی اقدامات دفاعی یا اقتصادی هریک از طرفین، اگرچه ممکن است صرفاً ماهیتی محافظه‌کارانه داشته باشند، می‌توانند از منظر طرف مقابل به عنوان تهدید تفسیر شوند. رویکرد سازه‌انگاران نشان می‌دهد که تنش‌ها و رقابت‌های میان دولت‌ها صرفاً محصول منابع مادی و توانمندی‌های سخت‌افزاری نیست، بلکه به شدت متأثر از گفتمان‌ها، هویت‌های تاریخی و برداشت‌های فرهنگی نیز هست. این چارچوب تحلیلی به‌ویژه در فهم و تبیین

^۱ . Constructivism

مناقشات پیرامون تایوان، دریای جنوبی چین و پروژه‌های بین‌المللی چین، از جمله «ابتکار کمربند و راه»، کاربرد قابل توجهی دارد.

۲. تحلیل رقابت استراتژیک میان ایالات متحده و چین در دوره ۲۰۱۵-۲۰۲۵

۲-۱. روند تاریخی روابط امریکا و چین

روابط میان ایالات متحده امریکا و جمهوری خلق چین در بازه زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، تغییرات چشمگیری را تجربه کرده است که می‌توان آن را در سه مرحله کلیدی تحلیل کرد. این مراحل نشان‌دهنده گذار تدریجی از رقابت محدود و مدیریت شده به رقابت استراتژیک آشکار و چندبعدی هستند و بازتاب‌دهنده‌ی تغییر در ادراک دو کشور از یکدیگر، جایگاه خود در نظم جهانی، و محیط جیوپلیتیک منطقه‌ای و بین‌المللی اند.

الف) آغاز رقابت استراتژیک و افزایش تنش‌ها (۲۰۱۵-۲۰۱۶): در این دوره، روابط امریکا و چین تحت تأثیر سیاست «چرخش به آسیا» دولت اوباما و پروژه‌های اقتصادی-جیوپلیتیک چین قرار گرفت. چین با سرمایه‌گذاری گسترده در پروژه «ابتکار کمربند و راه» و گسترش نفوذ خود در آسیا و آفریقا، به تدریج جایگاه خود را به عنوان یک رقیب بالقوه امریکا تثبیت کرد (غفاری‌زاده، ۱۴۰۳: ۸۴). در عین حال، امریکا در راستای بازتعریف حضور خود در منطقه آسیا-پاسفیک و مدیریت رقابت با چین، حضور نظامی و دیپلماتیک خود را تقویت کرد. در این دوره، تنش‌ها بیشتر در حوزه‌های اقتصادی، تکنولوژیک و امنیت دریایی آشکار شد و نشانه‌هایی از آغاز رقابت استراتژیک آشکار به چشم می‌خورد (امیدی، ۱۳۸۸: ۱۰۳). این مرحله نمایانگر گذار از همکاری محدود یا مدیریت شده به سطح ابتدایی رقابت استراتژیک است؛ به نحوی که هر دو کشور هنوز وارد رقابت آشکار نشده‌اند؛ با این حال، اقدامات و پروژه‌های بلندمدت آن‌ها به تدریج منافع و ادراک‌های طرف مقابل را تهدید می‌کند و زمینه را برای افزایش بدگمانی و تنش‌های آتی فراهم می‌سازد.

ب) رقابت استراتژیک آشکار و چندبعدی (۲۰۱۷-۲۰۲۰): با آغاز دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ، سیاست امریکا نسبت به چین تغییر بنیادین یافت. چین رسماً به عنوان رقیب استراتژیک سیستماتیک معرفی شد و امریکا استراتژی «مهار و رقابت» را در پیش گرفت. نمونه‌های بارز این دوره عبارتند از:

۱. جنگ تجاری گسترده، اعمال تعرفه‌های متقابل و محدودیت‌های سرمایه‌گذاری؛

۲. تحریم شرکت‌های تکنالوژیک بزرگ چینی مانند هواوی؛

۳. تقویت حضور نظامی امریکا در دریای جنوبی چین و حمایت از تایوان؛

۴. فشار دیپلماتیک در سازمان‌های بین‌المللی برای مقابله با نفوذ چین.

در این دوره، رقابت را به حوزه‌های اقتصادی، امنیتی، تکنالوژیک، هوش مصنوعی، فضا، و حکمرانی جهانی و تلاش هر دو کشور برای بازتولید روایت خود از نظم بین‌الملل گسترش یافت (غفاری‌زاده، ۱۴۰۳: ۸۴).

بنابراین، آنچه در فوق نگاشته شد، نمونه کامل رقابت استراتژیک آشکار است که در آن امریکا و چین نه تنها در سطوح اقتصادی و نظامی، بلکه در حوزه‌های ایدئولوژیک و تکنالوژیک نیز با یکدیگر مقابله می‌کنند. این رقابت نشان‌دهنده چالش برای هژمونی امریکا و بازتعریف نظم بین‌المللی است.

ج) رقابت استراتژیک و تعدیل سیاست‌ها (۲۰۲۱-۲۰۲۵): در این دوره، رقابت دو کشور وارد مرحله‌ای پیچیده، چندلایه و نسبتاً تثبیت شده شد. ویژگی‌های اصلی این مرحله را می‌توان در چند محور عمده خلاصه کرد:

۱. کاخ سفید پس از ۲۰۲۰، باوجود ادامه سیاست مهار چین، تلاش کردند

رویکردی متعادل‌تر مبتنی بر هم‌زمانی بازدارندگی، همکاری محدود و مدیریت

رقابت اتخاذ کنند؛

۲. بیجینگ با ادامه ابتکارهای اقتصادی برون مرزی — به ویژه طرح کمربند و راه — و گسترش نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی خود، در پی تثبیت موقعیت استراتژیک و مشارکت فعال در بازتعریف قواعد و نهادهای نظم بین‌الملل بود؛

۳. حوزه‌های نوین تکنالوژیک، مانند هوش مصنوعی، انرژی‌های تجدیدپذیر، زیرساخت‌های دیجیتالی و امنیت سایبری، به میدان اصلی رقابت تبدیل شدند و هر دو قدرت در تلاش بودند برتری تکنالوژیکی خود را تثبیت یا بازتعریف کنند؛

۴. تنش‌های جیوپلوتیک در نقاط حساس، به ویژه دریای جنوبی چین، تایوان، و نیز رقابت نفوذ در آسیای مرکزی، همچنان به عنوان کانون‌های بحرانی رقابت باقی ماندند. به طور کلی، در این مرحله رقابت امریکا و چین بیش از پیش ساختاری و جیواستراتژیک گردید. این روند نه تنها بازتاب‌دهنده تغییرات نظم بین‌الملل است، بلکه نشانه‌ای از حرکت تدریجی نظام جهانی به سوی یک چندقطبی نامتعادل محسوب می‌شود (غفاری‌زاده، ۱۴۰۳، ۸۸). این مرحله بیانگر تثبیت رقابت استراتژیک و تبدیل آن از یک رقابت محدود اقتصادی - تجاری به یک چالش جیوپولیتیکی و نظم‌ساز است. در این مرحله، پیوند میان رقابت تکنالوژیکی، سیاست منطقه‌ای، بازتعریف قدرت، و تقابل روایت‌های ایدئولوژیک، ابعاد جدیدی به این رقابت بخشیده است. تحلیل این مرحله برای فهم آینده نظم بین‌الملل اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا نشان می‌دهد چگونه تعامل قدرت‌های بزرگ می‌تواند مسیر گذار جهان به سوی ساختار قدرت جدید را شکل دهد.

۲-۲. رقابت اقتصادی

رقابت اقتصادی یکی از اصلی‌ترین و بنیادین‌ترین ابعاد رقابت استراتژیک میان واشنگتن و بیجینگ در دوره ۲۰۱۵-۲۰۲۵ به شمار می‌رود. رشد سریع اقتصادی چین،

همراه با سیاست‌های توسعه‌ای و اصلاحات ساختاری، موجب شده است این کشور به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل شود و در سطح بین‌المللی نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کند. این رقابت در چهار بخش ذیل قابل بررسی است:

الف) اقدامات و سیاست‌های اقتصادی چین: چین با اجرای پروژه‌های کلان توسعه‌ای مانند «ابتکار کمربند و راه» و سرمایه‌گذاری گسترده در زیرساخت‌ها، نه تنها به دنبال افزایش رشد اقتصادی داخلی، بلکه تثبیت نفوذ جیواقتصادی خود در سطح جهانی است. این ابتکار، با ایجاد شبکه‌ای از ارتباطات اقتصادی و ترانزیتی میان کشورهای آسیا، آفریقا و اروپا، به چین امکان می‌دهد جایگاه خود را در نظم اقتصادی جهانی تقویت کند و ابزارهای اثرگذاری بر سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی را توسعه دهد (غفاری‌زاده، ۱۴۰۳: ۸۹).

ب) واکنش و اقدامات امریکا: ازسوی دیگر، ایالات متحده به عنوان قدرت اقتصادی و هژمون پیشین، رشد سریع و سیاست‌های جاه‌طلبانه چین را تهدیدی برای موقعیت استراتژیک خود ارزیابی می‌کند. واشنگتن در واکنش به این چالش، از ابزارهایی مانند تحریم‌های تجاری، وضع تعرفه‌های متقابل، محدودیت انتقال تکنالوژیک‌های پیشرفته و کنترل سرمایه‌گذاری‌های چینی در بخش‌های حساس استفاده کرده است. نقطه اوج این رقابت اقتصادی در سال‌های ۲۰۱۸-۲۰۱۹ با آغاز «جنگ تجاری» میان دو کشور به وقوع پیوست که بر تجارت جهانی، زنجیره تأمین و سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی تأثیرات قابل توجهی داشت (دهشیار و پورباقر، ۱۴۰۲).

ج) رقابت تکنالوژیک و جیوپولوتیک: رقابت اقتصادی امریکا و چین صرفاً محدود به تجارت و تولید نبوده و به حوزه‌های تکنالوژی و جیوپولتیک نیز کشیده شده است. سرمایه‌گذاری چین در صنایع پیشرفته مانند هوش مصنوعی، نیمه‌رسانه‌ها، شبکه ۵G و انرژی‌های نوین، نگرانی امریکا را درباره حفظ برتری استراتژیک خود

در حوزه‌های نظامی، اطلاعاتی و امنیت سایبری افزایش داده است. از این منظر، رقابت اقتصادی به ابزاری برای پیشبرد اهداف جیوپولیتیکی تبدیل شده و می‌تواند نظم اقتصادی و امنیتی بین‌المللی را تحت تأثیر قرار دهد (دهشیار و پورباقر، ۱۴۰۲).

د) پیامدها برای نظم بین‌الملل: رقابت اقتصادی امریکا و چین، علاوه بر پیامدهای داخلی و منطقه‌ای، بازتاب‌های گسترده‌ای بر نظم اقتصادی و سیاسی بین‌الملل دارد. این رقابت، باعث افزایش رقابت‌های چندجانبه، تغییر توازن قدرت اقتصادی و تکنولوژیک، و بازتولید شبکه‌های نفوذ منطقه‌ای و جهانی شده است. هم‌چنین، محدودیت‌ها و تنش‌های اقتصادی بین دو کشور، قابلیت نهادهای بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی را برای مدیریت بحران‌ها و حل اختلافات به چالش کشیده است.

در بعد تحلیل جیواستراتژیک می‌توان گفت که رقابت اقتصادی در این دوره صرفاً یک مسئله اقتصادی نیست، بلکه بخشی از رقابت استراتژیک گسترده‌تر است که ابعاد جیوپولیتیکی، امنیتی و هویتی دارد. چین با استفاده از ابزارهای اقتصادی، جایگاه خود را در نظم جهانی تثبیت می‌کند و امریکا تلاش می‌کند با مهار اقتصادی و تکنولوژیک، برتری هژمونیک خود را حفظ کند.

۳-۲. رقابت نظامی

رقابت نظامی میان ایالات متحده و چین یکی از محورهای کلیدی رقابت جیواستراتژیک در دوره ۲۰۱۵-۲۰۲۵ به شمار می‌رود. این رقابت عمدتاً در سه بعد اصلی قابل بررسی است:

الف) برتری تسلیحاتی و توان بازدارندگی: چین با هدف کاهش شکاف نظامی با امریکا و افزایش توان بازدارندگی خود، بودجه دفاعی خود را به‌طور مستمر افزایش داده است. توسعه نیروی دریایی، ساخت ناوهای هواپیمابر، تجهیز زیردریایی‌های

هسته‌ای، تولید موشک‌های بالستیک ضدکشتی^۱، سامانه‌های دفاع هوایی و تسلیحات مافوق صوت، نشان‌دهنده ارتقای ظرفیت‌های نظامی و پیشرفت در حوزه دسترسی ضد منطقه‌ای^۲ است (غفاری‌زاده، ۱۴۰۳: ۸۲).

ب) امنیت دریایی و مناطق استراتژیک: ایالات متحده به منظور حفظ برتری نظامی در آسیا-پاسیفیک، حضور خود را در آب‌های غرب اقیانوس آرام تقویت کرده است. استقرار سامانه‌های پیشرفته در گوام، جاپان و کره جنوبی و توسعه اتحادیه‌های استراتژیک از جمله چارچوب (جاپان، هند، استرالیا و آمریکا) تلاش‌هایی برای حفظ توازن قوا در برابر چین است.

دریای جنوبی چین و تنگه تایوان، از کانون‌های اصلی تنش نظامی محسوب می‌شوند. اقدامات چین شامل ساخت جزایر مصنوعی و نظامی‌سازی آن‌هاست. درحالی‌که آمریکا با عملیات «عبور بی‌ضرر»^۳، حمایت از تایوان و رزمایش‌های مشترک، این ادعاها را به چالش می‌کشد. این رقابت، علاوه بر حوزه کلاسیک تسلیحاتی، شامل جنگ سایبری، تسلیحات فضایی و تکنالوژیک‌های نوظهور نیز می‌شود.

۳. پیامدهای بین‌المللی رقابت آمریکا-چین

۳-۱. رقابت نظامی: رقابت نظامی آمریکا و چین بازتاب‌دهنده تلاش هر دو کشور برای شکل‌دهی به نظم امنیتی آینده جهان است. هریک از طرفین حاضر نیست جایگاه خود را واگذار کند، و این مسئله خطر درگیری تصادفی یا محاسبه‌نشده را افزایش می‌دهد. بنابراین رقابت نظامی نه تنها به امنیت منطقه‌ای، بلکه به توازن قدرت و ثبات نظم بین‌الملل در سطح جهانی مرتبط است.

^۱ . ASBM: Anti-Ship Ballistic Missile

^۲ . A2/AD: Anti-Access/Area Denial

^۳ . Freedom of Navigation Operations

۲-۳. رقابت تکنالوژیکی: رقابت تکنالوژیکی به یکی از حساس‌ترین و استراتژیک‌ترین میدان‌های رقابت امریکا و چین بدل شده است و ابعاد اقتصادی، امنیتی، جیوپولیتیکی و هویتی دارد. رقابت تکنالوژیکی به یکی از مهم‌ترین محورهای رقابت، تسلط بر نسل پنجم اینترنت (5G) است. شرکت‌های چینی مانند هواوی و ZTE، با سرمایه‌گذاری کلان دولتی و حمایت نهادهای حکومتی، در صدر توسعه این تکنالوژیک قرار دارند. امریکا این شرکت‌ها را تهدیدی برای امنیت ملی و سایبری خود ارزیابی می‌کند و با تحریم‌ها و فشارهای دیپلماتیک، کشورهای متحد را از همکاری با شرکت‌های چینی باز می‌دارد. هم‌چنین، رقابت در هوش مصنوعی، محاسبات کوانتومی، اینترنت اشیا (IoT) و ابرتکنالوژی‌ها نیز با شدت ادامه دارد. چین با برنامه‌هایی مانند «Made in China 2025» و حمایت گسترده از صنایع داخلی، تلاش می‌کند وابستگی خود به تکنالوژی غربی را کاهش داده و بر ساختار قدرت دیجیتال جهانی تأثیرگذار باشد.

۳-۳. رقابت جیوپولیتیکی

رقابت جیوپولیتیکی میان چین و ایالات متحده، بازتابی از کشاکش گسترده برای بازتعریف نظم جهانی و تعیین حوزه‌های نفوذ در مناطق استراتژیک جهان است. رقابت تکنالوژیکی پیامدهای فراتر از مرزهای دو کشور دارد. ایجاد دوگانگی در حکمرانی سایبری، قطبی شدن تکنالوژی‌های جهانی و افزایش بی‌اعتمادی در فضای دیجیتال از جمله پیامدهای احتمالی آن هستند. تکنالوژی اکنون نه تنها عرصه نوآوری اقتصادی، بلکه ابزاری استراتژیک برای تسلط بر نظم جهانی و نفوذ جیوپولیتیکی محسوب می‌شود.

به علاوه، رقابت تکنالوژیکی، بخشی از رقابت جامع امریکا و چین است که بر نظم اقتصادی، امنیتی و جیوپولیتیکی جهان اثر می‌گذارد. پیشرفت یا عقب‌ماندگی در

تکنالوژی می‌تواند بر برتری نظامی، امنیت سایبری و قدرت نفوذ بین‌المللی هریک از دو کشور اثر مستقیم داشته باشد و شکل آینده نظم جهانی را تعیین کند.

از نظر جیوپولیتیک، بلندپرازی‌های اقتصادی چین نیز اهمیت دارد. چین با اجرای سیاست‌هایی مانند ابتکار کمربند و راه سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای در زیرساخت کشورهای در حال توسعه در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین انجام داده است. این پروژه‌ها شامل ساخت بندرها، خطوط ریلی، جاده‌ها و نیروگاه‌ها بوده و علاوه بر منافع اقتصادی، اهداف جیوپولیتیکی بیچینگ برای افزایش نفوذ جهانی و ایجاد وابستگی متقابل را نیز دنبال می‌کنند (محمدی رضانی و اکرمیت، ۱۴۰۳: ۳۶).

متقابلاً واشنگتن این اقدامات را تهدیدی برای نظم بین‌المللی لیبرال می‌داند که بر اصول دموکراسی، بازار آزاد و رهبری غربی استوار است. ایالات متحده با تقویت اتحادها و مشارکت‌های منطقه‌ای مانند اکوا و آکوس و پیمان‌های دوجانبه با جاپان، کره جنوبی و فیلیپین، تلاش می‌کند از نفوذ فزاینده چین در مناطق حساس جیوپولیتیکی جلوگیری کند. در این میان مناطق کلیدی تنش دو کشور تنگه تایوان، دریای جنوبی چین، آسیای مرکزی و غرب آسیا هستند که رقابت جیوپولیتیکی در آن‌ها برجسته شده است. چین از طریق همکاری اقتصادی و پروژه‌های انرژی و امنیتی در این مناطق در پی نفوذ است و آمریکا با حضور نظامی و اتحادهای سیاسی، تلاش دارد موازنه قوا را حفظ کند.

۴-۳. رقابت ایدئولوژیک و هژمونیک: رقابت میان ایالات متحده و چین، فراتر از حوزه‌های اقتصادی، نظامی یا جیوپولیتیکی است و در سطح ایدئولوژیک و هژمونیک نیز نمود پیدا می‌کند. ایالات متحده همچنان مدعی رهبری نظم بین‌المللی لیبرال است؛ نظمی که بر دموکراسی، حقوق بشر، حاکمیت قانون و اقتصاد بازار آزاد استوار است. این نظم، نه تنها میراث نظم پساجنگ جهانی دوم، بلکه ضامن صلح و

ثبات جهانی است. نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بازتاب‌دهنده ارزش‌ها و ساختارهای مطلوب غرب هستند.

چین اما با الگوی «اقتدارگرایی تکنوکراتیک»، بدیلی برای نظم لیبرال جهانی ارائه می‌دهد. توسعه اقتصادی، ثبات سیاسی و نظم اجتماعی اولویت بالاتری نسبت به آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی دارند. حزب کمونیست چین با استفاده از تکنالوژی‌های نظارتی، ساختارهای متمرکز تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی بلندمدت، کارآمدی حکمرانی خود را نشان می‌دهد و این مدل در برخی کشورهای در حال توسعه، به‌عنوان الگویی موفق تلقی می‌شود. در این حوزه رقابتی، چین از طریق رسانه‌های دولتی، برنامه‌های آموزشی بین‌المللی، مؤسسات کنفوسیوس و نفوذ در نهادهای بین‌المللی، پیام خود را ترویج می‌کند. کشورهای جنوب جهانی که از نسخه‌های غربی توسعه رضایت کامل ندارند، مخاطبان بالقوه این پیام محسوب می‌شوند.

پیامدهای رقابت ایدئولوژیک در حقیقت نبرد میان دو گفتمان کلان است. گفتمان «جهانی‌سازی لیبرال» تحت رهبری امریکا و گفتمان «نظم متکثر پسا-غربی» که چین در حال شکل‌دهی آن است. برنده این رقابت هژمونیک، می‌تواند قواعد، ارزش‌ها و ساختارهای حاکم بر نظم جهانی را تعیین کند.

نتیجه‌گیری

رقابت استراتژیک میان ایالات متحده و چین در سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵، نمایانگر گذار نظام بین‌الملل از وضعیت تک‌قطبی به شکل‌گیری تدریجی یک نظم چندقطبی نامتعادل است. تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که این رقابت در سه مرحله‌ی مشخص—همکاری مشروط و تثبیت اقتصادی (۲۰۱۵-۲۰۱۷)، چرخش تدریجی به رقابت استراتژیک (۲۰۱۷-۲۰۲۰) و رقابت آشکار و پیچیده (۲۰۲۰-۲۰۲۵)—

ماهیت و سطح مواجهه دو کشور را به طور فزاینده‌ای پیچیده و چندبعدی کرده است. شاخص‌های رقابت دو ابرقدرت را به صورت زیر می‌تون بیان نمود:

۱. در حوزه اقتصادی، رقابت بر سر تسلط بر زنجیره‌های تولید، تکنالوژی‌های پیشرفته و پروژه‌هایی مانند «ابتکار کمربند و راه» جریان داشته است.
۲. در بعد نظامی، برتری تسلیحاتی، امنیت دریایی و حضور استراتژیک در منطقه آسیا-پاسفیک محور کشمکش بوده است.
۳. رقابت تکنالوژیکی شامل G5، هوش مصنوعی و تکنالوژی‌های کوانتومی است.
۴. رقابت جیوپولیتیکی و ایدئولوژیک بر تعیین نفوذ و مشروعیت جهانی تمرکز دارد. از منظر نظری، این روند را می‌توان در چارچوب سه رویکرد اصلی روابط بین‌الملل به گونه زیر تحلیل کرد:

۱. از منظر رئالیسم، امریکا به عنوان قدرت مسلط در نظام آنارشیک جهانی، در پی حفظ وضع موجود و مهار چین است.
۲. به باور لیبرالیسم، نهادهای بین‌المللی، وابستگی اقتصادی متقابل، و همکاری‌های چندجانبه ظرفیت کاهش تنش‌ها و مدیریت رقابت را دارند.
۳. مطابق با نظریه سازه‌انگاری، رقابت صرفاً براساس منافع مادی نیست، بلکه هویت، روایت‌ها، ادراکات تاریخی و معنایی نیز در شکل‌دهی به رفتار دو کشور نقش دارند. لذا رقابت میان امریکا و چین دیگر محدود به حوزه مادی نیست، بلکه عرصه‌ای هویتی، ارزشی و گفتمانی ایجاد کرده است؛ رقابتی که مشروعیت، معنا و آینده نظم بین‌الملل را به چالش کشیده است. دوران پساکرونا، محورهای تکنولوژیک و دیجیتال را به عنصری تازه و تأثیرگذار در این رقابت تبدیل کرده است. در افق آینده (۲۰۲۵)، این رقابت ممکن است به یکی از سه سناریو بیانجامد:

۱. رقابت مدیریت‌شده در قالب یک نظم دوقطبی جدید؛

۲. تشدید واگرایی ساختاری و ورود به تقابل‌های پرخطر؛
 ۳. همکاری محدود و گزینشی در حوزه‌هایی مانند محیط‌زیست، اقتصاد جهانی و امنیت منطقه‌ای.
- نقش سایر بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای، از جمله اتحادیه اروپا، روسیه و کشورهای جنوب جهانی، در تعیین مسیر این رقابت بسیار کلیدی است. برای کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه آسیای مرکزی، خاورمیانه و جنوب آسیا، درک واقع‌گرایانه و فرصت‌محور از این رقابت و اتخاذ استراتژی متوازن در تعامل با هر دو قدرت، حیاتی است تا توسعه پایدار، حفظ استقلال سیاسی و تأمین منافع ملی تضمین شود.

منابع

۱. امیدی، علی، (۱۳۸۸)، منطقه‌گرایی جدید در آسیا: نگاهی به سازمان آ.سه.آن، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
۲. بابائی، غلام‌رضا، (۱۳۷۲)، فرهنگ روابط بین‌الملل، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
۳. دهشیار، حسین، و پورباقر، مهدی، (۱۴۰۲)، رقابت استراتژیک امریکا و چین در طرح کمربند و جاده، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز
۴. غفاری‌زاده، مهرشاد، و دیگران، (۱۴۰۳)، بازگشت رقابت قدرت‌های بزرگ؛ تقابل فناورانه و تجاری امریکا و چین، فصلنامه مطالعات استراتژیک امریکا، ۱۵، (۴)
۵. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۸)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت
۶. محمدی‌رمضانی، مصطفی، و دیگران، (۱۴۰۳)، بررسی رقابت استراتژیک چین و امریکا در غرب آسیا: مطالعه موردی منطقه غرب آسیا، فصلنامه سیاست جهانی
۷. طاهرپور، جواد، و دیگران، (۱۳۹۴)، تأثیر رقابت بر رشد اقتصادی، تحقیقنامه اقتصادی،
۸. بیس، کلی، (۱۳۸۴)، سازمان‌های بین‌المللی، ترجمه حسین شریفی و محمد طرازکوهی، تهران، میزان